

مشعل آبادان

شماره ۱

زیر نظر هیئت نویسندگان





آبادان، ساحل اروند
مردم انتقال کارکنان خارجی را تماشا می کنند



مشعل آبادان

نشریه اینترنتی مشعل آبادان
فرهنگی، تاریخی، اجتماعی
زیر نظر هیئت نویسندگان
شماره ۱، اسفند ۱۳۹۹

Email: mashalabadan1@gmail.com

علاقه‌مندان می‌توانند مقالات خود را به ایمیل نشریه ارسال کنند.
حقوق معنوی مقالات متعلق به نویسندگان است و ذکر مقالات بدون درج
نام نشریه و نویسندگان غیرمجاز است.

یادداشت روز

جمعی از اهل قلم و فرهنگ آبادان در دوران
کرونایی تصمیم گرفتند با تشکیل یک گروه
واتسآپی از گذشته و خاطرات بگویند؛ اسناد
و عکس‌ها را به اشتراک گذارند و تفسیر
خود را از زمان‌های نه‌چندان دور طرح کنند.
چند ماهی گذشت. به پیشنهاد چند تن از
دوستان که بر ضرورت انتشار این نوشته‌ها
و عکس‌ها در سطحی وسیع‌تر تأکید
می‌ورزیدند، تصمیم گرفته شد نشریه‌ای به
نام مشعل آبادان منتشر شود. حال، شمارهی
نخست این نشریه پیش رویتان قرار دارد.
مطالب نشریه در جغرافیای آبادان و کمی
آن‌سوتر تا مرکز استان می‌رود، گاه سر از
پایتخت بر می‌آورد و گاه به برمه، هند و لندن
سری می‌زند، به عراق می‌رود و همراه با
دجله‌ی کهنسال با آرامشی باوقار به اسکله‌ی
مرغابی پا می‌گذارد. حوادث، آدم‌ها، جامعه،
فرهنگ و اقتصاد از آغاز قرن بیستم تاکنون
موضوع اصلی نشریه است.

آبادان؛

پیش و پس از ملی شدن صنعت نفت

مسعود فروزنده



هویت تاریخی آبادان مدیون جغرافیای آن است که در پیوستگی به آب‌های آزاد و همسایگی با ملل دیگر قرار داشت. سومریان از طریق بندر آبادان، صنایع دست‌ساخت خود را به کرانه‌های خلیج فارس ارسال می‌کردند. با پیدایی امپراتوری هخامنشی، آبادان به تاریخ جهانی راه یافت. داریوش، پادشاه هخامنشی، تلاش کرد با حفر کانال سوئز به دریای مدیترانه و اروپا راه یابد. همین دولت با کوچ مردمانی از اقوام آرامی، عرب و خوزی به کناره رودهای کارون و اروند زمینه رونق تجاری آبادان و خرمشهر کنونی را فراهم کرد. این سیاست توسط اسکندر و جانشینانش ادامه یافت. ساسانیان به عمران و آبادی کرانه‌های دجله، کارون و بهمنشیر و تأسیس شهرهای جدید خوزستان پرداختند. کارهای در خور تحسین دو دولت آل بویه و صفوی در بهبود مسیرهای تجاری، رونق کشاورزی و

امنیت منطقه مؤثر بود، اما در عصر قاجار، همزمان با توسعه شهرها در اروپا و دولت عثمانی، آبادان و دیگر شهرهای خوزستان چهره‌ای کریه و عقب‌مانده یافت.

حکومت قاجار به‌ویژه در عصر ناصرالدین شاه، برای توسعه اقتصادی و سیاسی کشور به شیوه «واگذاری امتیاز» تن داد. «امتیاز بهره‌برداری از معادن نفت» در ۱۹۰۱ میلادی در زمانه مظفرالدین شاه، فرزند ناصرالدین شاه، به ویلیام دارسی واگذار شد. پس از هفت سال تلاش، مته حفاری گروه رینولدز در می ۱۹۰۸ به لایه نفتی رسید و نفت فوران کرد. این اکتشاف نفتی در مسجدسلیمان سرسلسله تحولات مهم سیاسی - اقتصادی و فرهنگی ایران در آغاز قرن بیستم بود. احداث خطلوله نفت مسجدسلیمان به آبادان در ژوئن ۱۹۱۱ پایان یافت. نقشه گروه دارسی آن بود که نفت پس از تصفیه در آبادان به هند و اروپا صادر شود. با تأسیس پالایشگاه آبادان در ۱۹۱۲ میلادی هویت شهر تغییر کرد. مقدر شده بود آبادان به شهر صنعتی بدل شود و پا به تاریخ جهانی گذارد و در حوادث سیاسی ایران نقشی منحصربه‌فرد بازی کند. اولین واحدهای تقطیر، مخازن نفت و نیروگاه در زمینی

در حد فاصل اروند و بهمنشیر نصب شد و کارگران مهاجر با فاصله بیشتری در خانه‌های کپری سکنی گزیدند. در روزهای نخست جنگ جهانی اول، دولت انگلیس به سهامدار عمده پالایشگاه بدل شد. با ورود دولت انگلستان حجم سرمایه‌گذاری افزایش یافت و در نتیجه آن حجم تولید و تصفیه و سازمان‌داری و شمار کارگران فزونی یافت. از این زمان لندن تصمیم‌گیرنده اصلی در انتخاب استراتژی شرکت و پالایشگاه بود و مسیر حوادث را رقم می‌زد. دولت ایران منفعل بود.

دوره اول را می‌توان تأسیس اولیه نامید که بیست سال به طول انجامید. ابتدای این دوره تأسیس پالایشگاه در ۱۹۱۲ و پایان آن، لغو قرارداد داری و امضای قرارداد جدید در ۱۹۳۳ بود. در این دوره، مدیران شرکت و مهندسان پالایشگاه نقشه و جغرافیای توسعه را تعیین کردند. در همین بستر جغرافیایی بود که تاریخ شکل گرفت و آن را بستر تاریخی می‌نامم که حیات انسانی با مضمون تبعیض و توسعه فنی توأمان پیشرفت کرد. فرایند تبعیض‌های ناروان همانا بروز چند اعتصاب بود که مهم‌ترین آن در سال ۱۳۰۸ به وقوع پیوست. تعیین مکان پالایشگاه نکته محوری است که شهر تا

ابد باید در دو سوی آن قرار می‌گرفت. سپس تعیین مکان اسکله‌ها، برج‌های تقطیر، تلمبه‌خانه‌ها، مخازن نفتی و محله‌های شهری و شهرک‌های نفتی بود که به دست مدیران و مهندسان به‌گونه‌ای انتخاب شد که تاکنون گریز از آن محال بوده است. مدیران حتی مکان تأسیس مدارس، مراکز ورزشی و بهداشتی اولیه و خیابان‌بندی دو محله امیری و احمدآباد را تعیین کردند. اندیشه سیستماتیک هر چند در این دوره خصلتی آمرانه داشت، ولی نتیجه تعامل مدیران و مهندسان بود.

درحالی‌که اندیشه سیستماتیک بر پالایشگاه حاکم بود، مهاجران جویای کار ایرانی حامل اندیشه سنتی بودند که تحت رسوم محلی و آموزه‌های مبلغین مذهبی در فضای پرتسامح با آن رفتار می‌کردند. تضاد و تعامل این دو اندیشه نتیجه پرباری داشت. مهاجران ایرانی جویای کار که بیشتر از نیمه جنوبی ایران بودند، در ابتدا در روستاها و نقاط پرت سکنی گزیدند و سپس در نزدیکی محوطه پالایشگاه اقامت کردند. ده سال پس از تأسیس پالایشگاه، شهر احمدآباد پذیرای جمعیت کثیری شد. با افزایش فعالیت‌های

شرکت پس از پایان جنگ جهانی اول، شمار کارگران با دستمزد بسیار کم برای بار دوم افزایش یافت و سازمان اداری پذیرای افسران ارتش بریتانیا شد. این واقعه بعدها پس از پایان جنگ جهانی دوم تکرار شد. جابه‌جایی جمعیتی، زیست مسالمت‌آمیز اقوام، تشکیل طبقه کارگر، پیدایی لهجه آبادانی، فاعلیت اجتماعی و رشد سنت و مدرنیسم در این دوره رقم خورد و استمرار یافت. دو اندیشه سیستماتیک و سنتی در طول زمان رشد یافتند. پالایشگاه و مساجد به دو نهاد قدرتمند در دهه ۱۳۱۰ و اوایل ۱۳۲۰ شمسی بدل شدند.

دوره دوم را می‌توان توسعه شهری نامید، زیرا حداقل‌های حیات انسانی یعنی مسکن، مدرسه، بهداشت، ورزش و بازار محقق شد. آغاز این دوره، لغو قرارداد داری و امضای قرارداد جدید بود که در سال ۱۳۱۲ شمسی به وقوع پیوست و پایانش با کودتای مرداد ۱۳۳۲ همراه بود. همه این بیست سال، ایران در آتش نفت می‌سوخت؛ از افزایش درآمد نفتی که دولت پهلوی را به توسعه آمرانه کشاند و نخبگان را دربند کرد تا آتش جنگی که لهیبش ایران و آبادان

را گرفت و به اشغال بخش‌هایی از کشور از جمله پالایشگاه و فرودگاه آبادان منجر شد، تا ظهور حزب توده و اعتصابات و جاسوس‌پروری‌های شرکت، تا ساختن فرقه‌های جعلی به دست جیکاک در هفتگل و مسجدسلیمان، تا کودتا علیه دولت ملی مصدق.

اولین آثار از سال ۱۳۱۴ نمایان شد. ریخت و قواره شهر بهبود یافت. شمار جمعیت کارآموزان و دانشجویان و مدارس، همچنین مقدار دستمزدها فزونی گرفت. آموزشگاه فنی که بعدها دانشکده فنی آبادان نام گرفت تأسیس شد. شمار کارگران خارجی کاهش یافت. شرکت برای جلب‌نظر مقامات محلی در چند نوبت مبالغی به شهرداری و اداره فرهنگ آبادان کمک کرد. به‌رغم وجود صحنه‌های فقر در احمدآباد، اما بازار آبادان در امیری رونق گرفت. شرکت خریدهای بیشتری از صنوف شهری می‌کرد. جیمز میسون ویلسون و همکارانش به ساخت شهرک بوارده و عمارت‌های باشکوه که متضمن بن‌مایه‌های ایرانی بود دعوت به کار شد. جمعیت آبادان بعد از این تحول تاریخی به موازات افزایش تولید پالایشگاه فزونی گرفت. شمار خانه‌های کارگری و کارمندی افزایش

یافت و بخش عمده‌ای از کارگران باسابقه در منازل تازه‌تأسیس شرکتی سکنی گزیدند. شمار سینما، باشگاه، اماکن ورزشی، مراکز بهداشتی و مساجد در مقایسه با دوره سابق رشد نسبتاً خوبی یافت. این دوره که ماهیتاً سیاسی بود، شعور سیاسی آبادان را متحول کرد. آنان در پی این سلسله حوادث پخته‌تر شدند و از تیزی خود کاستند و راه پیشرفت فرهنگی را برگزیدند. البته که شرایط را شرکت ملی نفت در دوره سوم با گسترش رفاه و آموزش مهیا کرد.

دوره سوم را که با قرارداد کنسرسیوم و به زندان رفتن دکتر مصدق آغاز شد، می‌توان دوره‌ی توسعه فرهنگی و رفاه نامید. راهبرد مدیران در این دوره آن بود که برای فراموشی خاطرات تلخ، سهم بیشتری از نفت به آبادان اختصاص یابد. در این دوره قدرت سوم پدیدار شد که همانا مراکز آموزشی - فرهنگی بود که نقش واسطه بین اندیشه سیستماتیک و اندیشه سنتی را به‌خوبی بازی کرد. در کنار این گروه پرتلاش، گروه بازاریان نوگرا و روشنفکران میانسال بوروکرات دیده می‌شود. با افزایش جمعیت تحصیل کرده و مرفه در دهه ۱۳۵۰ آبادان در تراز یک شهر مدرن، پیشرفته

و در سطح جهانی نمایان شد. در حالی که در دوره اول تعداد باسوادها به زحمت به ده درصد جمعیت شهر می‌رسید، در سال ۱۳۳۵ به حدود سی و چهار درصد و در سال ۱۳۴۵ به حدود پنجاه و هشت درصد بالغ گشت. در سال ۱۳۵۵ این میزان به بالای ۷۰ درصد رسید که رشد قابل توجهی را نسبت به دهه‌های پیشین نشان می‌دهد. دبستان‌ها، دبیرستان‌ها، مساجد نوگرا، سینما و تئاتر از یک‌سو و حلقه‌های روشنفکری چپ و ملی‌گرا، حضور نخبگان اهل قلم و مبلغان مذهبی - سیاسی از سوی دیگر نزدیکی هرچه بیشتر بین نهادهای سنتی و مدرن را فراهم ساختند و بنیان نظام معرفتی جدید را برپا کردند که تنها به آزادی بیشتر برای پروراندن گفتمان خود نیاز داشت. موج مخالفت‌های انقلابی که در اواخر سال ۱۳۵۶ از شهر سنتی قم آغاز شد، در شهر صنعتی آبادان به پایان راه رسید و با اعتصاب صنعت نفت، پیروزی انقلاب را محقق ساخت. اگر در دیگر شهرها تضاد بین سنت و مدرنیسم آزاردهنده می‌نمود، اما در آبادان فراموش شده بود و ارتباط نسبتاً مستحکم داشت.



اروند رود

جبار اقباشاوی

به ارونـد رود اندر آورد روی
چنان چون بود مرد دیهیم جوی
اگر پهلوانی ندانی زبان
به تازی تو ارونـد را دجله خوان
دگر منزل آن شاه آزادمرد
لب دجله و شهر بغداد کرد (فردوسی)

آب مایه‌ی حیات و منشأ آبادانی است. هزاران سال است که دجله و فرات پرآب و خروشان پیش می‌روند و کارون که از دوردست زاگرس می‌آید، در سه‌راهی خرمشهر به آنها می‌پیوندد و ارونـد آغاز می‌شود و به‌سوی دریاهای آزاد می‌روند. در واقع، ارونـد همان دجله و فرات است که از سال‌های بسیار دور تاریخ و تا آنجا که مکتوب شده، از قرن سوم هجری قمری نامش «شط العرب» بوده است و حمدالله مستوفی از آن یاد نموده است. این رودخانه‌ی پرآب و برکت در طول مسیر خود بیش از یکصد نهر کوچک و بزرگ را آبیاری می‌کند که یا به نام روستاهای اطراف آن

نهرها و یا به نام اشخاص نام‌گذاری شده‌اند. این رود پرآب از ارتفاعات «تایروس» در آسیای صغیر سرچشمه گرفته و به‌سوی ایین‌دست سرازیر می‌گردیده است و ایرانیان باستان به آن «افینتا» یا «پترونه» و یا «ارپند» می‌گفته‌اند و بعدها به «اروند» به‌معنی تندوتیز معروف گردید. یونانیان نیز آن رودخانه را «دیگرا» و «دیگلا» نام برده‌اند که بعدها در زبان عربی به «دیجرا» و به مرور به «دجله» معروف و نام‌گذاری شد.

رودخانه‌ها و دریاها همواره موجب آبادی و تمدن بوده‌اند و اروندرود نیز از دیرگاه نقشی حیاتی در این منطقه داشته است و در طول مسیر خود هزاران نخل و درخت و هزاران باغ و مزرعه‌ی سبزی‌کاری را سیراب و صدها نهر کوچک و بزرگ را پرآب کرده و روستاهای زیادی را از برکت وجود خود پرنشاط نگاه داشته است. صدها قایق ماهیگیری از دل این رود ماهیان تازه می‌گیرند. کارون در ناحیه شمال غربی آبادان یعنی در ابتدای ورود به خرمشهر دوشاخه‌شده و شاخه‌ی کوچک‌تر به‌منشیر نام گرفته و پس از طی مسافتی در ضلع شمالی آبادان به خلیج فارس می‌ریزد و شاخه‌ی

بزرگ‌تر به دجله و فرات پیوسته و اروند رود می‌شود. این دو رود همچون دو خواهر مهربان آبادان را در آغوش گرفته و جزیره‌ی آبادان را به وجود آورده‌اند.

با انتخاب آبادان برای احداث پالایشگاه، این نام مشهور شد و رسمیت یافت و جزو شهرهای بسیار مهم ایران شد. از همان ابتدای ساخت پالایشگاه، اروند رود نقشی بسیار بزرگ برای ورود وسایل و تجهیزات صنعتی برای این امر مهم داشته است و پس از آن نیز کشتی‌های غول‌پیکر برای حمل مواد نفتی تصفیه‌شده و روغن و قیر و محصولات پالایشگاه در این آبراه مهم تردد داشته‌اند. کشتی‌های تجاری و لنج‌های حمل‌ونقل کالا از طریق اروند رود بین آبادان و خرمشهر، ایران را به جهان خارج متصل می‌کردند و باعث رونق اقتصادی منطقه و بستری از آبادانی و رفاه ایجاد شده بود. اروند رود حیات‌بخش زندگی نخلستان‌ها و امیدبخش ساحل‌نشینان است که همواره از طلوع آفتاب تا آنگاه که سرخی آفتاب در شط فرو می‌نشیند، با ترنم موج‌هایش زندگی می‌کنند.

آبادان - اسفند ۱۳۹۹



سوگ العریان (بازار ایستگاه ۷)

قاسم بیرشوی

سوگ العریان از قبل از دهه ۱۳۳۰ بنا شد و یکی از بازارهای بسیار قدیم آبادان بوده و مطمئناً همه‌ی دوستان با نام و محله‌ی آن آشنایی دارند. نام سوگ العریان (بازار لخت) به این دلیل داده شده که این بازار در اصل روباز بود و سقف نداشت و در ابتدا اشیاء متنوعی هم نداشت و به کلامی دیگر عریان و لخت بود، یعنی چیزی ندارد. در ابتدا، بازار متعلق به روستانشینان عرب کنار رود و پل بهمنشیر بود. در میان بعضی خانواده‌های عرب به بازار بهمنشیر هم معروف بود. لازم به یادآوری است که برای اعراب «بهمنشیر» به ایستگاه ۷ و پلش و نواحی اطراف آن مثل سلیچ می‌گفتند و این برخلاف اسم محله‌ی بهمنشیر است که شرکت نفت به ناحیه بین کفیشه تا استادپوم و تربیت‌بدنی داده بودند. دوست عزیز

که خود از بچه‌های همان محله بود و هست، برایم به‌خوبی توضیح داد که در دهه‌ی چهل در مجاورت پل ایستگاه هفت و سوگ العریان بازاری تأسیس شد با چند پاساژ و حدوداً یکصد دهنه مغازه، اعم از بازار پارچه‌فروش‌ها (بزازها)، طلا فروشی، ماهی فروشی در حد مطلوب و تمیز، خیاطی مردانه و زنانه. یک باب بانک صادرات و بانک بیمه‌ی بازرگانان هم بعداً باز شد. سه محل مشروب فروشی و چندین مغازه خواربار فروشی و یک شکرچیان (شیرینی فروشی) و همچنین محلی برای فروش پرندگان مختلف. البته، بعدها سینما ساحل آبادان را روی قسمت بالای پاساژها ساختند که رونقی بدان صورت نداشت.

به دلیل ندانستن زبان فارسی و نداشتن استطاعت مالی و عدم آشنایی با شهر، ابتدا اعراب بهمنشیر به سختی سفر به شهر و یا احمدآباد برای خرید برایشان مقدور بود و این بازار تمام نیازهای این مردمان را جوابگو بود. بزازها، بقالی‌ها (خواربار فروش‌ها)، سماچه (ماهی فروش‌ها)، خضارها (سبزی فروش‌ها)، میوه فروشی‌ها و لبنیاتی‌های

این بازار با شهر رقابت می‌کردند و معروف بودند. بعدها و به مرور زمان، بهترین نجاری‌ها و جوشکاری‌ها و حتی مکانیکی‌ها در کنار این بازار محل باز کردند و معروف شدند.

یکی دیگر از امکاناتی که به سوگ العریان اسم و رسم بیشتری می‌داد وجود ایستگاه (ترمینال) ماشین‌های اهواز و ماهشهر و بعدها خرمشهر در کنار این بازار بود. البته، کار سینما ساحل چندان نگرفت، چون سینما رفتن از عادات اعراب بومی آبادان نبود. سینما ساحل اکثراً فیلم‌های عربی منحصر به خودش را داشت، من تنها فیلمی که در سینما ساحل دیدم فیلم دموع الحب (اشک‌های عشق) از محمد عبدالوهاب و محصول سال ۱۳۱۷ بود و ما در سال‌های دهه‌ی ۴۰ دیدیم. البته با وجود قدمت فیلم، بازهم ما نفری ۱۵ ریال برای تماشای فیلم دادیم. یکی از دوستان می‌گفت از خصلت‌های عجیب و غریب سینما ساحل این بود که اگر جاهل‌ها و قلدرهای محله کمی بعد از شروع فیلم می‌رسیدند، فیلم را متوقف می‌کردند و دوباره از اول شروع می‌کردند. بازهم جای شکرش

مشعل آبادان

باقی است که زیر تانکی ابوالحسن سینما درست نکردند و الا ...

بازار ایستگاه هفت و یا کلا سوگ العریان به خاطر همه‌ی این امکانات در آن زمان از رونق اقتصادی خوبی برخوردار بود تا اینکه جنگ شروع شد و این محل در سال شصت و پنج شمسی بر اثر بمباران پل ایستگاه هفت، سینما و بازار به‌طور کامل تخریب و به ویرانه تبدیل شد که بعد از قطعنامه آتش‌بس و پایان جنگ تاکنون مدیران ناکارآمد نتوانستند این محل را به دوران قبل برگردانند.

تابستان ۲۰۲۰ - ژنو

ایستگاه هفت

جاسم عیدانی و جبار اقباشاوی



جاسم عیدانی

روزگاری تمام حاشیه‌ی شط بهمنشیر، از آنجا که در منطقه‌ی محرزى خرمشهر از کارون منشعب می‌شود تا آخرین نقطه‌ای که در قصبه (اروندکنار امروزی) به دریا می‌پیوندد، نخلستان بود. ایستگاه هفت هم. دردو سوی بهمنشیر، نخلستان بود و به‌طور کلی ساکنان آن منطقه که به نام (سلیچ) معروف بوده و هست، از عشایر و طوایف مختلفی تشکیل شده، از جمله می‌توان به سادات موسوی، بنی‌کعب، بغلانی، عیدانی، محمودی، فرطوسی، زویدات، حیادر، نواصر، باوی و تعدادی از مهاجران فارس زبان که به کشاورزی و نخل‌داری و صیفی‌کاری و کار در پالایشگاه و پتروشیمی اشتغال داشتند. با شروع ساخت پالایشگاه آبادان و لزوم گذر خطلوله‌های نفت از آن منطقه به طرف پالایشگاه، تحول و دیگرگونی آن محل نیز آغاز شد.

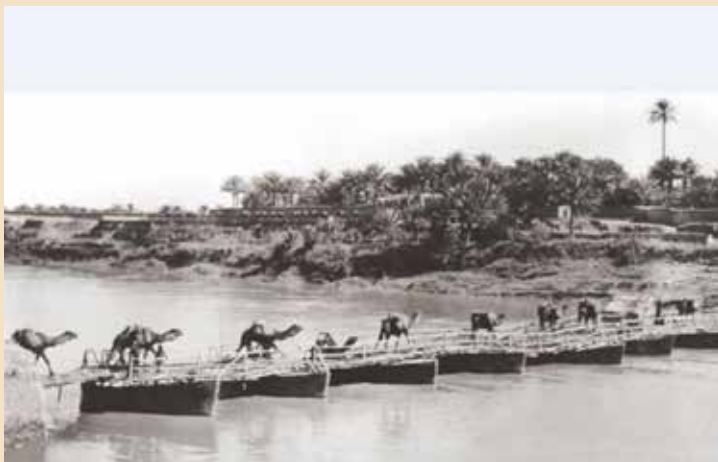
خطوط لوله‌های نفت‌خام که از مناطق نفت‌خیز و از سمت مسجدسلیمان و اهواز به‌طرف جزیره‌ی آبادان کشیده شده بود می‌بایست از شط بهمنشیر

عبور داده می‌شد. پس از ساخت پالایشگاه محصولات تصفیه‌شده‌ی نفتی از طریق عبور از رودخانه‌ی بهمنشیر، به بندر صادراتی معشور انتقال می‌یافت. به همین دلیل، شرکت نفت ایران و انگلیس زمین‌های آنجا را خریداری کرد و نخلستان‌های منطقه‌ی سلیچ به دو بخش سلیچ شرقی و سلیچ غربی تقسیم شد. برای عبور لوله‌های نفت، ابتدا توسط انگلیسی‌ها پل موقتی ساخته شد که البته بعدها، یعنی در سال ۱۳۰۱، پل ثابتی با پایه‌های فلزی در آن محل احداث شد و همین امر آغازی برای تحول در آن منطقه بود. دسترسی مردم آن‌سوی شط (منطقه‌ی سلیچ) به این‌طرف رودخانه‌ی بهمنشیر و همچنین ساخت خانه‌هایی در آنجا با توجه به افزایش تردد در آن منطقه و حضور کارگران زیاد برای اتصال خطوط لوله و افزایش سکنه، بازارچه‌ای ایجاد شد که بعدها رونق بسیاری پیدا کرد و با توجه به اینکه این بازار مسقف نبود و دکه‌هایی ساخته‌شده با چوب و سایبان‌هایی از حصیر نخل که در واقع لخت بود، به همین دلیل به «سوگ العریان» یعنی بازار لخت معروف شده بود.

اما بعدها کم‌کم مغازه‌هایی در این بازار ساخته شد و رونق بیشتری پیدا کرد. روزگاری از کنار این بازار سچه قطار (ریل) می‌گذشت که تا ایستگاه ۱۰ و انبارهای سی برنج ادامه داشت. در اواخر

دهه‌ی چهل و اوایل دهه پنجاه در ایستگاه هفت و نرسیده به پل یک سینما نیز ساخته شد که نامش سینما ساحل بود. در کنار سینما ساحل ساخت یک پاساژ تجاری بزرگ شامل طلا فروشی، ماهی فروشی، پارچه فروشی و دیگر فروشگاه‌های مایحتاج عمومی و ایجاد گاراژ مسافربری به اهواز و ماهشهر و حضور همیشگی مسافران در آنجا و در کنار شط پرآب بهمنشیر و طبیعت زیبای نخلستان‌های اطراف و سرسبزی ساحل رودخانه بر رونق کسب‌وکار و اهمیت منطقه و اهالی آنجا تأثیر بسزایی داشته است. ایستگاه هفت آبادان به علت عبور لوله‌های نفت به‌سوی پالایشگاه بزرگ آبادان همواره یکی از نقاط حساس و مهم در میان محلات آبادان بوده است، اما با توجه به اینکه نیمی از بازار ایستگاه هفت در سال ۱۳۵۶ به‌خاطر تعریض و ساخت جاده تخریب گردید، ولی با این حال اهمیت تجاری و رونق بازار ایستگاه هفت به‌عنوان مرکز خرید و فروش مایحتاج عمومی همچنان محفوظ است. با توجه به بافت جمعیتی منطقه، متأسفانه هیچ‌گاه از امکانات اجتماعی و فرهنگی مناسب بر خوردار نبوده است.

۳ شهریور ۹۹



پل متحرک ایستگاه هفت، قبل از احداث پل اصلی



محدوده ایستگاه هفت



تصویری از یک کارگر

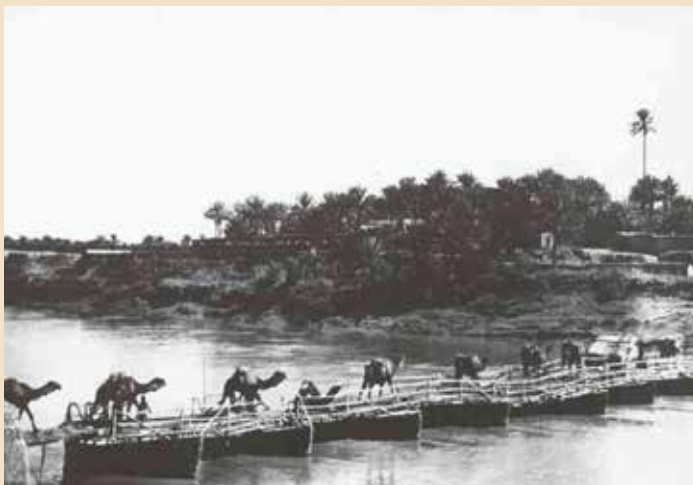
آرشیو عکس

خاطره بازی با عکس های قدیمی

همه می دانند که آبادانی ها چقدر با عکس های قدیمی معاشقه می کنند، نشرش می دهند و به نوعی هویت خود را در پس این تصاویر می بینند و روایت ها می سرائند. عکاسان قدیمی مانند لارنس لاکهارت از طرف شرکت و بعدها از طرف دولت مرکزی به خرمشهر و آبادان آمدند و عکس گرفتند و در نشریات داخل و خارج منتشر کردند. کمی بعد، یعنی در دهه سی و چهل عکاسان داخلی و خارجی به انگیزه شخصی بدین کار مبادرت ورزیدند. از آن همه آثار، آرشیوی تدوین نگشته و متأسفانه سازمان ها، نهادها و خانواده ها هر یک عکس های به یادماندنی را در ید قدرت خود قرار دادند. در نشریه مشعل آبادان کوشش می کنیم این تصاویر به یادماندنی را با روایت و یا بی روایت منتشر سازیم.



کناره‌ی اروند جایی که بلم‌ها و لنج‌ها پهلوی می‌گرفتند و کالاها تخلیه می‌شدند



پل ایستگاه هفت



اروند رود ۱۳۳۰



Scene in Abadan Bazaar

صحنه‌ای از بازار قدیمی آبادان



صحنه‌ای از بازار قدیمی آبادان



آبادان ۱۳۳۰، بریم، اثاثیه بسته‌بندی شده کارکنان انگلیسی برای خروج از آبادان



مهر ۱۳۳۰ انگلیسی‌ها در حال خروج از آبادان



انتقال کارکنان انگلیسی به ناو برای عزیمت به بصره



آخرین کارکنان بریتانیایی سوار بر کشتی ماریتوس آبادان را ترک می‌کنند. مهر ماه سال ۱۳۳۰

مهر ۱۳۳۰ خروج انگلیسی‌ها از آبادان. دسته موزیک سرود می‌نواخت و قایق‌های نیروی دریایی در حرکت بودند تا انگلیسی‌ها را به ناو ماریتوس انتقال دهند. ناو به بصره رفت تا کارکنان شرکت از آنجا به انگلیس بروند.



کناره‌ی اروند انتقال کارکنان به ناو انگلیسی



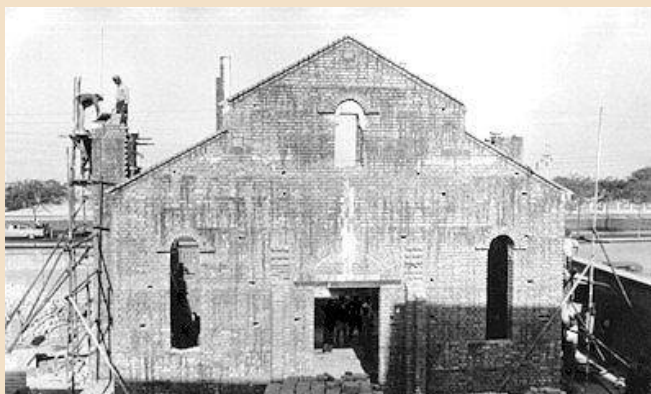
کناره‌ی اروند، مردم در تماشای انتقال کارکنان خارجی



کناره‌ی ارونند، مردم در تماشای انتقال کارکنان خارجی



کناره‌ی ارونند، مردم در تماشای انتقال کارکنان خارجی



عکس‌های کمتر دیده‌شده از کلیسای آبادان، در حال ساخت

انجمن عکاسی آبادان

با سپاس از حسین چنغانی

متن زیر به شکل گیری و فعالیت های انجمن عکاسی آبادان اختصاص دارد. در نگارش متن از پادکست رادیو رشن (زیر نظر آرش آبخو) استفاده شده است.

تأسیس انجمن عکاسی نخستین گام برای فعالیت سازمان یافته عکاسی در ایران و خاورمیانه است. مؤسسان انجمن در تلاش بودند تا زمینه رشد علاقه مندان به عکاسی را فراهم کنند و استعداد آنها را پرورش دهند. بهمن ۱۳۳۷ مؤسسان انجمن در رستوران مرکزی شرکت ملی نفت ایران، تالار اجتماعات گرد هم آمدند. در این گردهمایی اساسنامه ی انجمن در ۲۱ ماده تنظیم و تعداد و وظایف اعضای هیئت مدیره و کمیته های فرعی مشخص شد و نخستین اعضای هریک برگزیده شدند. طبق اساسنامه، مقرر شد نخستین اعضای هیئت مدیره برای یک سال و در سنوات بعدی، برای دو سال انتخاب شوند. رئیس افتخاری انجمن، رئیس هیئت مدیره، دبیر انجمن، خزانه دار، مدیر مسئول انجمن، مسئول مسابقات، مسئول امور اجتماعی و مسئول آموزش از اعضای

هیئت مدیره بودند. طبق ماده سوم اساسنامه، تنها شاغلان در شرکت ملی نفت ایران و وابستگان بلافصل آنها می توانستند با پرداخت ۵۰۰ ریال ورودی و حق عضویت ماهانه ۵۰ ریال به عضویت انجمن در آیند. بعدها، مرحوم ابراهیم هاشمی، دبیر وقت انجمن، محدودیت در عضویت را برداشت و افراد شاغل در دیگر سازمان ها و ادارات دولتی و شهری هم امکان عضویت در انجمن را پیدا کردند. این انجمن در طول دوران فعالیتش تا آغاز جنگ در شهریور ۱۳۵۹، به طور متناوب بین ۲۰۰ تا ۲۵۰ نفر عضو داشت که حدود ۲۰ نفر آنها زن بودند. آرم انجمن را شادروان مهدی وزیر طراحی کرد. آرم طراحی شده دو دایره ی تودرتوی هم مرکز بود که وسط آن یک شاخه ی سه برگ در حالت سایه روشن به چشم می خورد. بالای آن عنوان انجمن عکاسی به فارسی و در پایین به لاتین درج شده است. سال تأسیس انجمن نیز بر روی آرم حک شده است: ۱۳۳۷ به فارسی و ۱۹۵۸ به لاتین.

منصور صانع در کتاب پیدایش عکاسی در شیراز به نقل از مرحوم استاد حسن چهرهنگار و نیز عباس ؟ در سالشمار فعالیت های چهرهنگار که در نشریه نگاه منتشر شد، تاریخ تأسیس انجمن عکاسی را سال ۱۳۳۴

ذکر کرده‌اند، اما حسین کنعانی در معرفی انجمن عکاسی آبادان معتقد است بر اساس اسنادی که به دست آورده است، انجمن در بهمن ۱۳۳۷ تأسیس شده است. ساختمان انجمن در ناحیه بریم غربی، کمپ RAF قرار داشت. نیروی هوایی انگلیس در جنگ دوم جهانی از این ساختمان به‌عنوان رستوران استفاده می‌کرد. شرکت ملی نفت این ساختمان متروکه را به انجمن عکاسی داد و پس از تعمیر و بازسازی انجمن صاحب آن شد. ۵ تاریکخانه، سالن اجتماعات، کتابخانه، دفتر اداری، فروشگاه کافه تریا و قسمت‌های دیگر بود. تاریکخانه‌ها به بهترین وسایل ظهور و چاپ بودند. تجهیزات لابراتوار تا پایان دهه ۴۰ از کشورهای خارجی تأمین می‌شد و سپس به‌تدریج از تهران تهیه می‌گردید. اعضای انجمن با تعیین وقت قبلی از لابراتوار برای ظهور و چاپ عکس استفاده می‌کرد. برخی از اعضای مجرب هم تاریکخانه شخصی داشتند. بیشتر از اعضا از دوربین‌های قطع ۱۲۰ و ۱۳۵ مدل‌های معروف حرفه‌ای استفاده می‌کردند. برای ارزیابی کیفی و کمی آثار عکاسی به‌طور مرتب مسابقات ماهانه، فصلی و سالانه بین دو گروه مبتدی و پیشرفته ترتیب داده و به برگزیدگان جام‌هایی اهدا می‌شد. خسرو

هدایت، مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران در جنوب جوایز را اهدا می‌کرد. او در سال ۱۳۴۸ جام هدایت را برای اهدا به برنده اول گروه پیشرفته تعریف کرد. مسعود فروغی که جانشین هدایت شد، جام فروغی را برای اهدا به نفر اول گروه مبتدی در نظر گرفت.

مرحوم ابراهیم هاشمی در ۱۹ آذر ۱۳۵۳ با تکمیل پرسشنامه شورای عالی فرهنگ و هنر مرکز مطالعات فرهنگی وزارت فرهنگ و هنر درصدد ثبت رسمی انجمن عکاسی آبادان و توسعه فعالیت‌های آن به دیگر شهرها بر آمد. با آغاز جنگ تحمیلی، اعضای انجمن همچون دیگر ساکنان شهر خانه و کاشانه خود را ترک کردند. شهر تقریباً خالی از سکنه شد. تجهیزات لابراتوری وسط برخی نهادها از شهر خارج شد و به مرور، تمامی اسناد و سوابق طبقه‌بندی شده و عکس‌ها مفقود شدند و ساختمان انجمن به ویرانه‌ای بدل شد. پس از جنگ تعدادی از اعضای انجمن تلاش کردند تا ساختمان را بازسازی کنند و فعالیت‌های انجمن را از سر گیرند. با مسئولان دیدار کردند، اما تلاش‌های آنها به ثمر نرسید و در پایان دهه ۷۰، ساختمانی که روزگاری مأوای دوستداران عکاسی بود، برای همیشه از صفحه روزگار محو شد.

تلخیص از سوده ابراهیم‌زاد

خلاصه بخشنامه نخست وزیر وقت

تقسیمات کشوری، سال ۱۳۶۶

ایجاد و تشکیل تعداد ۶ دهستان شامل روستاها، مزارع و مکانها در شهرستان آبادان تابع استان خوزستان هیأت وزیران در جلسه مورخ ۱۳۶۶.۱۰.۶ تصویب کرد:

در آبادان تابع استان خوزستان تعداد ۶ دهستان شامل روستاها، مزارع و مکانها در محدوده جغرافیایی معین مطابق با کروکی و نقشه ۱.۲۵۰.۰۰۰ ضمیمه که ممهور به مهر دفتر هیأت وزیران است به شرح زیر ایجاد و تشکیل گردد.

۱ - دهستان بهمنشیر شمالی

به مرکزیت روستای سلیچ شرقی مشتمل بر ۷ روستا، مزرعه و مکان به شرح زیر:

- ۱- آلبوعبادی، ۲- حاجی جعفر، ۳- خرخره، ۴- رده مدن،
- ۵- سلیچ شرقی، ۶- فیاضی یک، ۷- فیاضی دو

۲- دهستان بهمنشیر جنوبی

به مرکزیت روستای ابوشانک مشتمل بر ۸ روستا، مزرعه و مکان به شرح زیر:

مشعل آبادان

۱- ابوشانک، ۲- تنگه یک، ۳- تنگه دو، ۴- تنگه سه،
۵- دلگه، ۶- رده سیحان، ۷- رده سادات، ۸- ملاکه

۳ - دهستان مینوبار (منیوحی)

به مرکزیت روستای کوت شنوف مشتمل بر ۱۳
روستا، مزرعه و مکان به شرح زیر:

۱- ابوخرای، ۲- پابوغزلان، ۳- ابوشکر، ۴- البوحمید،
۵- ابودیره، ۶- ابوعقاب، ۷- پادگان خسروآباد، ۸- خزل
آباد، ۹- عاشوری، ۱۰- کوت شنوف، ۱۱- نهر کوت،
۱۲- نهر عفادله، ۱۳- نهر سلیم.

۴ - دهستان شلاهی

به مرکزیت روستای ثوامر مشتمل بر ۱۷ روستا،
مزرعه و مکان به شرح زیر:

۱ - ثوامر، ۲ - شلهه (جزیره) معاویه، ۳- شلهه
(جزیره) ثوامر، ۴ - شلهه (جزیره) رمیل، ۵ -
درویشیه، ۶ - رده طاهها، ۷ - رستمیه، ۸ - رمیل،
۹ - شلهه حاج حسین، ۱۰ - شلهه معاویه
۱۱ - صیداویه، ۱۲ - طره بخاخ، ۱۳ -
طره خضر، ۱۴ - کوی کارمندان نیروی

دریائی، ۱۵ - مغیطیہ، ۱۶ - نہر حیر، ۱۷ - سید حسن حکیم .

۵ - دہستان نوآباد (معمره)

بہ مرکزیت روستای علم مشتمل بر ۱۳ روستا، مزرعہ و مکان بہ اسامی زیر:

- ۱- ابطر، ۲- ابوفلوس، ۳ - ام‌انگریز، ۴- بچاچرہ سفلی، ۵ - بچاچرہ علیا، ۶ - علم، ۷ - عوفی، ۸ - عباس شنوف، ۹ - قاسمیہ، ۱۰ - قمیجہ، ۱۱ - ناہی، ۱۲ - نشمی، ۱۳ - نہر حاجی محمد.

۶ - دہستان نار

بہ مرکزیت روستای ابوعبود مشتمل بر ۲۹ روستا، مزرعہ و مکان بہ شرح زیر:

- ۱ - ابوعراضہ، ۲ - ابوعبود، ۳ - ابوصدرین، ۴ - چؤیبده، ۵ - رفیع، ۶ - عراضہ، ۷ - عوح البوصید، ۸ - فرح‌پی، ۹ - قفاس، ۱۰ - نہر محیسن، ۱۱ - نہر نصار، ۱۲ - نہرالساعدی، ۱۳ - نہر ابودھن، ۱۴ - نہر سید یوسف، ۱۵ - نہر ناصر، ۱۶ - نہر کریم، ۱۷

- نهر عوج آلبوسید، ۱۸ - نهر مسجد، ۱۹ -
- نهر حمید، ۲۰ - نهر ابوشانگ، ۲۱ - نهر کوت،
- ۲۲ - نهر سن، ۲۳ - نهر ابوفلفل، ۲۴ - نهر
- مچری، ۲۵ - نهر ارزن، ۲۶ - نهر ابوعظیم، ۲۷
- نهر طلیب، ۲۸ - نهر عریض، ۲۹ - نهر حمید.



پیکان گوجه‌ای و دوچرخه‌ام

محمد رضا خدری

هر وقت عکس پیکان گوجه‌ای یا دوچرخه فکس‌نی را لابه‌لای عکس‌های آرشیوی می‌بینم، حسرت و آه تمام وجودم را می‌گیرد. یادش بخیر! سال ۱۳۵۹ دامادمان که در گارد اداره بندر خرمشهر کار می‌کرد، در کوی شاه عباس ساکن بود و یک پیکان گوجه‌ای داشت. عراقی‌ها از سمت خونه‌اشان داشتند به داخل شهر می‌آمدند. تلفنشان قطع بود. نفس‌زنان با دوچرخه رفتم تا بگویم می‌خواین چه کار کنین؟ دوچرخه‌ام تمام هستی‌ام بود. ارتش جنب خاکستون جلوی مرا گرفت. یک سرباز گفت باید برگردی، عراقی‌ها دارن میان تو جاده ما، اون خونه‌ها رو هم داریم تخلیه می‌کنیم. تا خانه خواهرم چیزی نمانده بود. به هر زحمت به خانه‌اشان رفتم. آنها هم سوار ماشین شدند و من هم با آنها آمدم.

دوچرخه‌ام را در حیاط خانه‌اشان گذاشتم. خمپاره‌ها یکی‌یکی پایین می‌آمدند و صدای مهیبشان تنمان

را می‌لرزاند. ارتش عراق داشت شهر را تصرف می‌کرد من در فکر دوچرخه‌ام بودم. به مرکز شهر رسیدیم، به خونه خودمان، جنب حسینیه بوشهری‌ها رفتم. برادر بزرگ‌ترم با بچه‌های محله یک دسته تشکیل داده بودند. اسلحه داشتند و با عراقی‌ها درگیر بودند. کمی بنزین گیر آورد، با نفت سفید قاطی کرد که داخل باک ماشین بریزد و فقط تا آبادان به خانه دایی برساند. مادرم که همیشه از جنگ شهریور ۱۳۲۰ یاد می‌کرد، اعتقادی به ادامه یافتن جنگ نداشت و می‌گفت کجا بریم؟ یه دو تا توپ می‌زنن، تموم می‌شه می‌ره پی کارش. به همین خاطر حاضر نبود خانه را ترک کند. ارتش اصرار داشت خانواده‌ها شهر را ترک کنند. در آخرین دقایق پدر و مادر را قانع کردیم. مادرم بر همان ذهنیت شهریور ۱۳۲۰، هرچه طلا و جواهر داشت با خارج کردن یک آجر از دیوار همه را در آنجا دفن کرد به هوای بازگشت مجدد. ماشین با پتوپت حرکت کرد و ما مدام صلوات فرستادیم تا لنگمان نگذارد.

دقیقه ۹۰ از خرمشهر زدیم بیرون. روی پل چند تا خودرو ژیان و پیکان بنزین تمام کرده بودند و رها

شده بودند. ارتش عراق خمپاره می‌زد و همه در ترس بودیم. ما فقط درب اصلی خانه را قفل کردیم و بیرون آمدیم. هیچ چیز نبردیم به جز کلید خانه که بعدها هم این کلید بدردمان نخورد. ارتش عراق کل محله را با خاک یکسان کرد تا از اتاق‌ها و آشپزخانه‌ها مان خاکریز و سنگر درست کند. برادر بزرگ‌ترم که تا آخرین دقایق با عراقی‌ها درگیر بود، وقتی دید شهر در حال سقوط و تصرف است، طلاهای دفن‌شده و دفترچه‌های پس‌انداز بانکی را از خانه برداشت و از شهر خارج شد. جنگ به آبادان هم کشیده شده بود. به ناچار آبادان را هم ترک و آواره این شهر و آن شهر شدیم و برادر بزرگ‌تر ماها از محل سکونتمان بی‌اطلاع بود.

در اثر اصابت خمپاره قسمتی از خانه خواهرم هم تخریب شده بود و من همچنان به فکر دوچرخه‌ام بودم. من در حسرت همه‌چیز بودم؛ دوچرخه‌ام.

اسفند ۱۳۹۹



شهید قنبرعلی بهارستانی

قنبرعلی بهارستانی، متولد ۱۳۴۸ در آبادان و کوچک‌ترین رزمنده‌ی اسیرشده بود که در سن ۱۱ سالگی به همراه پدرش در جاده‌ی ماهشهر - آبادان به چنگ مزدوران صدام افتادند و اسیر شدند. مدتی بعد پس از انتقال تعدادی از اسرا از اردوگاه رمادی به موصل، متوجه حضور برادر دیگر خود، غلام‌علی، در آن اردوگاه شد. در سال ۱۳۶۳ به دلیل کهولت سن پدر و کم بودن سن خودش، در عملیات مبادله اسرای جنگی آزاد شدند و به وطن بازگشتند. آنجا بود که متوجه شدند دو برادر دیگرشان در درگیری با دشمن به شهادت رسیده‌اند. این آزاده‌ی سرافراز در ۲۶ خرداد ۱۳۹۸ بر اثر سکتة آسمانی شد و به برادران شهیدش پیوست.

روحشان شاد و یادشان گرامی باد.

عبدالرسول احسن

مهشید احسن

با سلام خدمت همشهری‌های محترم؛ من دختر کوچک آقای عبدالرسول احسن هستم. برای تاریخ شفاهی آبادان، شرح حال کوتاهی از زندگی پدرم در آبادان را خدمتان عرض می‌کنم. پدرم در سال ۱۳۲۰ در سن ۱۶ سالگی به قصد ادامه‌ی تحصیل ورود به شرکت نفت، وارد آبادان شدند. پس از تحصیل در رشته بازرگانی در دانشکده نفت، وارد شرکت نفت شدند و به ترتیب این مشاغل را داشتند: سرپرست امور اداری؛ مزایای کارمندان؛ امور پرسنلی؛ اموراداری پایان خدمت و بازنشستگی و دستمزدها. در مدت زمان ۳۷ سال سابقه‌ی کار تجربه‌ی مأموریت به جزیره‌ی خارگ هم در پرونده‌شان به چشم می‌خورد. پدرم در سال ۱۳۳۲ با مادرم، خانم حوری حداد، ازدواج کرد. مادرم با خانواده ساکن آبادان بودند و برای من باعث افتخار است که از طرف مادری و همچنین زادگاه کاملاً آبادانی به حساب می‌آیم. در طی زندگی مشترک خود پنج فرزند داشتند که سه فرزندشان ساکن ایران و دو فرزند دیگر ساکن آمریکا هستند.

من نیز ساکن آمریکا بودم که به علت بیماری مادر به ایران برگشتم. منازل ما در سیکلین، بهمنشیر و بوآرده ی جنوبی بود که خود نشان از رشد مرحله‌ای کارمندان در آن زمان دارد. ورزش‌های موردعلاقه پدرم شنا و تنیس بود. از نظر زندگی شخصی، پدرم فرد بسیار مرتب، منظم و بادیسیپلینی بود که این خصلت وی به‌خاطر کار در محیط منضبط شرکت نفت بیشتر شد. او این نظم و ترتیب را در امور زندگی خود بسیار حفظ می‌کرد و همیشه اصول معاشرت و انضباط را به ما آموزش می‌داد. در تابستان ۱۳۴۷ یکی از مسئولین انجمن تابستانی اطفال بود که در مجموعه‌ی انکس برگزار می‌شد. این انجمن برای کودکان کلاس‌های رقص، آواز، آموزش شطرنج، کاردستی، زبان انگلیسی، عکاسی و بدمیتون برگزار می‌کرد. در سال ۱۳۴۹ مدیریت پیشاهنگی بانوان آبادان و تشکیل اردوهای پیشاهنگی را به مدت سه سال به عهده داشت که همه‌ی خواهران من نیز در آن شرکت کردند. در همان سال‌ها، یک نمایشنامه و یک کتاب نیز از خود به‌جا گذاشت. پدرم حافظه‌ی عالی برای حفظ کردن اشعار داشت و تعدادی شعر نیز سرود و همین امر باعث شد هیچ‌گاه به آلازایمر دچار نشود. از

اخلاق‌های خوبی که از ایشان به یاد دارم این است که از کودکی طریقه‌ی دخل و خرج را به ما آموخت و هیچ‌وقت بچه‌های زیاده‌خواهی بار نیامدیم. همچنین، زمانی که به منزل اقوامی می‌رفتیم که پدرشان را از دست داده بودند، قبل از ورود به خانه به ما می‌گفت: «آنجا بابا بابا نکنید، چون آنها پدر ندارند و با شنیدن لغت بابا از دهان شما غمگین می‌شوند.» ایشان در سال ۱۳۵۹ بازنشسته شدند و به توصیه‌ی خواهر بزرگم برای بهره‌مندی از هوای سالم به کرج نقل مکان کردند. چون خواهران بزرگ همه در دانشگاه‌های تهران قبول شده بودند و پدر اصرار داشت به فرزندان نزدیک باشد، اما مادرم که اصالتاً آبادانی بود، حاضر به ترک آبادان نمی‌شد و می‌گفت اگر یک کپر هم در بیابان به من بدهند دوست دارم در آبادان بمانم. درنهایت، مادرم طبق عرف جامعه حریف پدر نشد و دقیقاً دو ماه پیش از جنگ آبادان را ترک کردند. ایشان در آبان ۱۳۹۷ بعد از تحمل یک ماه بیماری از دنیا رفتند و من همیشه غمگین هستم که هم پدر و هم مادرم را در ماه تولدم از دست دادم، اما در عین حال احساس سعادت و افتخار می‌کنم که خداوند به من پدر و مادری دلسوز و از خود گذشته

ارزانی داشت که همیشه رفاه و آسایش خود را فدای ما بچه‌ها می‌کردند و تنها دغدغه‌شان در زندگی تحصیل و خوشبختی ما بود. تعدادی عکس و اسناد شرکت نفت نیز از ایشان به‌جا مانده که چند عدد از آنها به گروه تاریخ شفاهی آبادان تقدیم می‌گردد.





کاپیتان هوشنگ خواجه‌ای

عبدالحسن بنی‌سعید

درود به همه دوستان و عزیزانی که خاطره ای درباره‌ی کاپیتان هوشنگ خواجه‌ای را می‌خوانند. ما آدم‌ها غم و شادی را دوست داریم، چرا که جزء جدانشدنی از زندگی و همیشه همراه ما هستند. توی همین زندگی، فوتبال هم مثل عطاری شاهمراد، شیرینی، تلخی، سردی و گرمی در داروهای تسکین‌دهنده و تقویتی پیدا می‌شه. زمان با هر مزاجی می‌گذره، اما گرمی و جاذبه‌ی یک چیز فراموش نمی‌شه و آن اخلاق، اخلاق، اخلاق. توی این زندگی یا فوتبال، حتی اگه علامه‌ی دهر و یا گوهر درخشنده‌ی کمیاب باشی، خیلی زود فراموش می‌شی، مگر اینگه اخلاق خوبی داشته باشی.

یکی از جاذبه‌هایی که برای ما به یادگار مانده، اخلاق کاپیتان تیم کارآموزان کارگران آبادان و منتخب خوزستانه. این جوان خیابان زاهدی و مدرسه مهرگان

قرار شد فاصله کوتاهی از حمام جرمن کنار حصار نیزه‌ای شکل لوله‌های نفت و پشت سر گذاشتن سچه یا ریل قطار (سی برنج) تا کارآموزان را طی کند. و این پیام را می‌داد که این چهره‌ی دوست‌داشتنی و با متانت روزی استاد بزرگی شود، فوتبال را همراه با مرحوم مظفر زارعی، کاظم بیرشوی، داراب فرامرزی و سیدمحمد حسینی آغاز و پس از کارآموزان، جذب تیم کارگر آبادان شد و سپس در منتخب خوزستان توپ زد. پس از خداحافظی اسطوره‌ی فوتبال کارگر، شادروان محمود زارع، هوشنگ هفت سال کاپیتان تیم کارگر آبادان بود. کاپیتان خواجه‌ای سال ۱۳۵۲ در عین آمادگی از فوتبال خداحافظی کرد، اما آنچه که زیباتر از فوتبال او به یادگار ماند، تکریم بازیکن تیم فوتبال مقابل و احترام به داور است. او حتی یک کارت زرد هم در طول سال‌ها مسابقه و رقابت نگرفت. برد تیم‌های شاهین و تاج آبادان، مساوی با تیم تاج (قهرمان آسیا) از نتایج تابناک کاپیتان خواجه‌ای بوده. اسطوره اخلاق، فقط یک فوتبالیست نبود، بلکه متخصص پالایش در قلب بزرگ‌ترین پالایشگاه جهان انجام وظیفه می‌کرد. او در واحد یوتیلیتی مسئولیت

سنگینی بر عهده داشت.

در سال‌های قبل از جنگ تحمیلی در کنار کار و چرخش اقتصاد کشور، در ورزش هم افتخارآفرین بود. خاطره‌ای برایم گفت خیلی جالب! گفت: «حسن جان! یادم نمی‌ره با تیم شهباز اهواز در نیمه‌نهایی باشگاهی بازی کردیم، تا دقیقه‌ی ۷۰ نتیجه را ۴ بر ۱ به حریف واگذار کرده بودیم، خیلی ناراحت شدم. فریاد زدم بچه‌ها! غیرت آبادانی‌تون کو؟ اون تعصب تیمی چی شد؟ به هواداران چی می‌خواید جواب بدین؟ توکل به خدا و یا علی گفتیم و با تلاش تیمی بازی را ۵ بر ۴ به نفع خود خاتمه دادیم و با شادی هواداران زمین اهواز را ترک کردیم.»

دروود بر شرف هوشنگ عزیز... ای اسطوره‌ی فراموش‌نشدنی.

دلنوشته

حمید چهره نگار



سلام، روزتان بشادی اون وقت‌ها شب‌های دوشنبه تلویزیون یه سریال نشون میداد بنام مراد برقی وقتی شروع می‌شد انگار شهر خالی می‌شد مردم برای دیدن سریال خودشون رو سریع می‌رسوندن خونه، چیز خاصی هم نداشت، ادا و اصول‌های پرویز کاردان با ماشینی بنام یاقوت و چند دختر دم بخت یه خانواده و ماجرای ازدواج هفت دختر و در سریال اما مردم از ته دل با تماشای سریال لذت می‌بردن، چرا؟

چون دلشون خوش بود و دغدغه کار و نون و آب و بدبختی زندگی رو کمتر داشتن، کاری به سیاست نداشتن اینده خودشون و بچه هاشون با همه سختی‌ها روشن نشون می‌داد، همینطور برای دیدن مزرعه چپارل و مرد شش میلیون دلاری و گوش دادن به آواز عبدالحلیم حافظ و ام‌الکلیثوم و دمیس روسس و دیدن فیلم‌های جان وین والویس پریسی و پل

نیومن و ... که لذت عجیب و نابی میبردن با زدن
عطر ارامیس و لباس‌های زیبای مد روز روحیه شاد
خودشون رو حفظ می‌کردن.

بوی عطر وی بر با بوی گل‌های زیبای طبیعت بکر
برای ادامه شادی‌هاشون در هم گره می‌خورد چرا؟
چون عمق شادی‌ها رو حس می‌کردن، چون بی
ریا بودن، چون اهل و بزرگ شده کوچ‌ه و پس
کوچه‌های معرفت بودن، یه خانواده با خریدن یه
پیکان دست دوم اونم قسطی شاد میشدن و پسرهای
خانواده روزی چندبار با ولع خاصی روی اون لنگ
می‌کشیدن، پشتش می‌نوشتن بیمه ابوالفضل و یا
سلطان غم مادر.

الان صد تا فیلم از بهترین فیلم‌های روز دنیا تو
خونه داری حال و حوصله نگاه کردنش رونداری، گرون
ترین ماشین تو پارکینگ خونت خاک می‌خوره یه
لنگ حتی روشیشه‌اش نمی‌کشی صدها خواننده
برات بخونن حس و حال گوش دادن نداری، چرا؟!
چون دلت خوش نیست فکر آینده کاری خودت و
بچه‌هات هستی، پولدار هم که باشی میترسی اوضاع
اقتصادی بی در و پیکر و بی ثبات نابودت کنه، فکر

خرید یه خونه شیک تر از خونه فعلیت، جهاز دخترت، خرج عروسی پسرت، که باید حتما از دیگر دوستان واقوام بهتر باشه عذابت میده، فکر، فکر و استرس داغونت میکنه نمیزاره مثل اون موقع شادباشی، دلت روخوش میکنی به چند مسافرت داخل وخارج از کشور وچند تا عکس از باغها و گل و گیاه و آبشار و مکان تاریخی اون شهرها سلفی می گیری ومیفرستی برای همه ومیگی منو طبیعت، اما تو چشمت شادی مصنوعی بیداد می کنه مشخصه دلت خوش نیست.

خنده ات از ته دل نیست، چرا؟! چون دلخوشیت واقعی نیست، بچه بزرگ میکنی که تو سن پیری برات بزرگی کنه ولی سریع میگه میخوام برم خارج و مجبور میشی بفرستیش، وبا عکسش حرف بزنی و گریه کنی

هزار تا امکان رفاهی ومصنوعی وتکنولوژی جدید وپیشرفته هم جای خنده های از ته دلی اون موقع را نمیگیره، جای شادیهای کم هزینه قدیمی رو برات پر نمیکنه، نه اینکه علم وپیشرفت خوب نیست ،اما چون دلت خوش واقعی نیست مثل قدیم حال نمیکنی با روزگار ... صدای داریوش بیشتر بهت حال

میده تا صدای ده‌ها خواننده شاد کنونی ... صدای زیبای داریوش، هنوز کنار گوشت زمزمه میکنه، خسته و در بدر شهر غمم، شبم از هرچی شبه سیاه تره، انت عمری ام الکثوم، قارئه الفنجان، عبدالحلیم حافظ هنوز برات زمزمه زندگی خوبه، دلکش و بنان و هم ردیفهای اونا برات صدای رادیو نفت ملی و جرموز و کریمیان رو زنده میکنه ... اینجا آبادان رادیو نفت ملی جمعه تون بشادی ساعت بوقت محلی ده صبح، اینک آوازی با صدای عبدالحلیم با ترجمه و صدای کریمیان، هنوز انگار کنار شط پخش میشه. الحب سیبقی یا ولدی، احلی الاقدار یا ولدی، پسر، پسر عشق بر جای می‌ماند. عشق زیباترین سرگذشت‌هاست، هنوز هم همین صداها هست اگه خوب گوش کنی...

جلیل صفری

تصویری از ایام جوانی پیشکسوت شهر آبادان، استاد جلیل صفری که همواره از مشاوره ایشان بهره می‌بریم. در شماره بعد چکیده‌ای از زندگی و خاطراتشان منتشر می‌شود.

